



کد خبر : 10357998



تاریخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۲/۶ ۱۳:۲۱

تفسیر سوره مجادله جلسه 22 (1396/12/06)

JW Player

دانلود فایل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يَدْخُلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲۲)}

بخش پایانی سوره مبارکه «مجادله» که در مدینه نازل شد گوشه‌ای از تعلیم کتاب و حکمت را بیان می‌کند. ذات اقدس الهی فرمود قرآن کریم و همچنین وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) اینها معلّم کتاب هستند، یک؛ معلّم حکمت هستند، دو؛ و مزگی نفوس هستند، سه؛ {يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ

الْحِكْمَةُ وَ يُزَكِّيهِمْ [1] تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه نفوس راه‌های متعدّدی دارد گاهی حقیقت انسان را تشریح می‌کنند که کمال انسان در چیست؟ گاهی اوصاف انسانی را بیان می‌کنند که چه چیزی حق است چه چیزی باطل؟ چه چیزی صدق است چه چیزی کذب؟ چه چیزی خیر است چه چیزی شرّ؟ چه چیزی حسن است چه چیزی قبیح. بخش سوم انسان‌ها را به آن حق و صدق و خیر و حسن دعوت می‌کنند به عنوان امر به معروف و از کذب و باطل و شرّ و قبیح باز می‌دارند به عنوان نهی از منکر. در بخش چهارم کسانی که به این اوصاف متّصف هستند، اینها را معرفی می‌کنند. در بخش پنجم قصص انبیا و دیگران را ذکر می‌کند کسانی که از آن حق و خیر و صدق و حسن برخوردار بودند به کجا رسیدند و کسانی که به اوصاف خلاف این متّصف بودند به کدام درکه مبتلا شدند. این پنج راه و مانند آن از راه‌های تعلیم کتاب و حکمت است.

در سوره مبارکه «مؤمنون» بخشی از افعال آنها را ذکر کرد که **{قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ}** [2] کذا و کذا و کذا که بخش‌های عبادی و اخلاقی را به صورت مهم مطرح می‌کند. در مدینه که سخن از جنگ و مبارزه با دشمن و نفاق خطرناک هست این‌گونه از اوصاف را ذکر می‌کند که فرمود مؤمن مرزش را از منافق جدا می‌کند، نه تنها دوست آنها نیست نفرمود مؤمنین دوست منافقین نیستند یا دوست کفار نیستند، فرمود موادّه ندارند این «موادّه» مستحضرید که طرفینی است. يك وقت انسان دوست دیگری است مسئول است، يك وقت کاری می‌کند که دیگری آن کار را دوست دارد و در اثر آن کار به او علاقه‌مند می‌شود، این می‌شود «موادّه». فرمود مؤمن نه حق دارد منافق و کافر را دوست داشته باشد، نه مجاز است حرفی بزند، کاری بکند که کافر خوشش بیاید **{لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ}** از «موادّه» که باب «مفاعله» است نفی می‌کند. این يك وقت است که خود شخص – معاذ الله – منافق است که این دیگر مؤمن نیست، این و داد متقابل دارد. يك وقت نه، واقعاً مؤمن است از منافق هم بدش می‌آید؛ اما مواظب حرف‌هایش، مواظب کارش نیست، قولش نیست، فعلش نیست، کاری می‌کند که کفار خوششان می‌آید، منافقین خوششان می‌آید، این شخص موادّه دارد نه و داد، فرمود مؤمن هرگز این کار را نمی‌کند نه دوست کفار و منافقان است بشود موادّت، نه موادّه دارد کاری بکند که آنها خوششان بیاید که آنها دوست کار او بشوند در اثر حرف و قول او **{لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ}** نفاق، کم و بیش در مکه بود؛ اما نه زیاد بود نه خطرناک؛ اما در مدینه نفاق واقعاً خطرناک بود، چون هر از چند گاهی جنگی را بر مؤمنین تحمیل می‌کردند، آن وقت نفاق کارساز بود نسبت به نفع مشرکان و علیه مؤمنان، این بود که در سور مدنی غالباً از نفاق سخن به میان می‌آید.

پرسش:

پاسخ: بله، ایشان هم همه کفار را نگفتند. در همان آیه هشت سوره «ممتحنه» فرمود کفّاری که با شما کاری ندارند ما نهی نکردیم که با آنها رابطه داشته باشید: **{لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ}** اینها که کاری با شما نداشتند اینها نه در جنگ علیه شما کاری کردند، نه تحریم کردند، نه توطئه کردند، کاری با شما نداشتند **{لَا يَنْهَاكُمُ}** که چه کار بکنید؟ **{أَنْ تَبْرُوهُمْ وَ تُفْسِدُوا إِلَيْهِمْ}**؛

نسبت به اینها نیکی کنید، ادب بین‌المللی را رعایت کنید و عدل را رعایت کنید {إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ} این آیه هم که همه کفار را نگفته، فرمود آنها که {حَادُّ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ}؛ مرزبندی کردند در برابر دین ایستادند، آنها که کاری با شما ندارند شما هم کاری با آنها ندارید.

مطلب دیگر آن است که کسی بگوید ما به وظیفه‌مان عمل بکنیم به اصول دین احترام بگذاریم، به قرآن و عترت گذشته از ایمان، مودّت داریم؛ ولی ارتباط دوستانه‌ای هم با این گروه داریم. آن را در آیه چهار سوره مبارکه «احزاب» که بحث آن قبلاً هم گذشت فرمود از نظر روانی خودتان را مبتلا نکنید اشتباه نکنید! انسان که دوتا قلب ندارد؛ آیه چهار سوره مبارکه «احزاب» این بود که {مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ}؛ این دل فقط ظرف یک محبت دارد. به قدری ظریف است که نمی‌شود دو چیز را در او جا بدهید این مخلوط نشود! این قدر ظریف و حساس است که اگر شما دو شیء ناهمگون را در قلب بریزی خودش به هم می‌خورد. بنابراین نمی‌شود گفت یک بخش از دل را ما به مودّت مؤمنین، یک بخش از دل را به مودّت کفار اختصاص می‌دهیم. انسان نه دو قلب دارد، نه دل مثل ظرف کوزه و امثال آن است که دوتا شیء را بشود در آن گذاشت، آن قدر ظریف و حساس است که به هر حال تأثیر و تأثر را به همراه خواهد داشت {مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ اللَّائِي تُظَاهَرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ} که حکم فقهی است ظاهر را به همراه دارد.

در سوره مبارکه «توبه» آیه 24 هم اشاره شد که {إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا} این تهدید می‌کند اگر جهاد در راه خدا یک طرف، علاقه به کسب و کار و زن و فرزند از طرف دیگر آنها را بر اینها مقدم بدارید منتظر عذاب الهی باشید، این یک بحث است. اما یک وقت انسان کاری می‌کند که کافر خوشش می‌آید، حرفی می‌زند که منافق خوشش بیاید این می‌شود مواده، لازم نیست که خودش دوست کافر یا منافق باشد؛ لذا قرآن نه تنها از مودّت نفی کرد، از مواده هم نفی کرد، آنها که دوست ندارند، کافر کسی که در قبال خدا و پیغمبر صف‌آرایی کرده است چه علاقه‌ای به مؤمنین دارد این اصلاً علاقه ندارد تا بگوییم که آنها نباید به شما علاقه داشته باشند؛ اما شما اگر - خدای ناکرده - کاری بکنید حرفی بزنید که در راستای نفاق و حداد آنها باشد بله، آنها می‌شوند دوست حرف شما؛ لذا باید این را هم مواظب بود.

پرسش: ...

پاسخ: نه، منظور آن است که انسان اگر مواظب نباشد گاهی در اثر ضعف ادراک سیاسی یا ضعف ایمان، چون قرآن کریم هر افراد ضعیف‌الایمانی را منافق نمی‌داند {لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ} درباره مدینه، {وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ} [3] بعضی‌ها ضعیف‌الایمان‌اند؛ اما به حدّ نفاق نرسیدند - معاذ الله - چون نفاق خیلی خطر است کفر است، این ایمانش ضعیف است معصیت می‌کند؛ اما این طور نیست که - خدای ناکرده - در درون او کفر باشد، چون منافق {هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ} [4] لذا در همان سوره «احزاب» بین منافقان و بین {الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ} فرق گذاشته، این

ضعیف‌الایمان را از آنها جدا کرده، اگر - خدای ناکرده - این ویروس به يك غده بدخیم تبدیل بشود، بله یا کفر است یا نفاق؛ اما تا به آنجا نرسیده این فاسق است نه منافق.

پرسش: در بحث شیمی مطرح است که در ظرف دو چیز غیر متجانس هم وجود دارد.

پاسخ: بله، ظرف‌های چینی و گلی و لعاب بله؛ اما در ظرف‌های عقلي و قلبي که در علم حسی و تجربی بحث نمی‌شود.

فرمود: {يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ} در عصر جناب زمخشری و امثال زمخشری که عباسی‌ها این سلطنت‌های جائرانه را داشتند عده‌ای از مفسرانی که در آن عصر زندگی می‌کردند می‌گفتند کسانی که درباری‌اند اینها این‌طور هستند. این آیه ناظر به کسانی است که به دربار مثلاً عباسی رفت و آمد می‌کنند، برای اینکه آنها {حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ} هستند، کسانی که به دربار آنها رفت و آمد می‌کنند {يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ} هستند؛ البته هر کسی در عصر خود مبتلا به وضعی هست؛ اما حالا این طور نیست که مخصوص آن جریان باشد.

يك بیان نورانی از پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) هست که این را هم زمخشری نقل کرده، هم فخر رازی نقل کرده. عرض کرد خدایا تمام این نعمت‌ها از ناحیه شماسست و هر کس هر خیری به ما می‌رساند نعمتی به ما می‌رساند کاری برای ما انجام می‌دهد به هر حال مأموران تو هستند؛ اما کاری بکن که هیچ کافری، هیچ ظالمی نسبت به ما احسان نکند که ما ته دل يك علاقه‌ای به او داشته باشیم. به هر حال کاری که انسان انجام می‌دهد به وسیله افراد جامعه است، کارهای ما را مؤمنین انجام بدهند ما هم با آنها رابطه داشته باشیم؛ اما حالا يك وقت مشکلی پیش بیاید کافری يك کار خیری برای ما انجام بدهد که ته دل کمی گرایشی به او داشته باشیم خدایا کار که به دست توست، به دست آنها مأموریت نده، از راه دیگر مأموریت بده این دعای وجود مبارک حضرت بود. البته این مصادیقش درست است، آنچه زمخشری گفته که این مربوط به مثلاً دربار حکومت عباسی این یکی از مصادیق است؛ اما هیچ کدام از اینها نه شأن نزول آیه هستند نه منحصر می‌کند {لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ} چون در صدر اسلام بعضی اعضای خانواده یکی مسلمان بود یکی کافر، یکی مسلمان بود یکی منافق؛ لذا فرمود: {وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ} بعد فرمود که انسان کاری که انجام می‌دهد دو نوع است: يك وقت کار مادی انجام می‌دهد؛ مثل اینکه انفاق می‌کند. البته این چون امر دینی است و قرینه‌ای الله باید باشد یا لااقل ریا نباید باشد این دو فایده دارد: فایده رسمی و روشن آن هم برکت است که فرمود: {مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ} [5] و دیگر اینکه {تَثْبِيثًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ} [6] است که قبلاً هم اشاره شد در این اواخر سوره مبارکه «بقره» فرمود اینها که کار خیر می‌کنند يك اثر فقهی دارد، يك اثر اقتصادی دارد و يك اثر اخلاقی؛ آن اثر و حکم فقهی‌اش این است که این کار یا واجب است یا مستحب، اگر زکات واجب باشد که واجب است اگر صدقات مستحب باشد مستحب، اثر اقتصادی هم دارد برای اینکه فرمود خداوند یکی را چند برابر، گاهی هفتصد برابر، گاهی 1200 برابر، گاهی به حساب در نمی‌آید {كَمَثَلِ}

حَبَّةً أَتَبْتُ سَبْعَ سَنَابِلٍ؛ مثل حَبَّاي است که هفت خوشه به بار بیاورد، يَكْ؛ {فِي كُلِّ سُتْبَلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ}؛ مي‌شود هفتصد برابر، {وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ} مي‌شود 1400 برابر، {وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ} که دیگر رقم آن مشخص نیست که خدا چقدر عطا مي‌کند که اينها برکات ظاهري و برکات مادي است؛ اما آن جمله‌ای که دارد {تَثْبِيئاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ} که خود انسان را ثابت‌قدم مي‌کند دیگر هر روز بلرزد بگويد چه چيزي گران شده چه چيزي ارزان شده چه چيزي تحريم شده اين بلرزد اين‌چنين نیست، چون رزقش به دست خداست و در مخزن اوست اين نگران نیست اينها کارهاي ظاهري است و برکات ظاهري دارد فراوان و برکات معنوي هم {تَثْبِيئاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ} است.

اما اين کسي که مواظب محدوده قلب خودش است به هيچ وجه به کسي ولو فرزند او باشد علاقه ندارد خدای سبحان البته گذشته از آن برکات ظاهري اين برکات معنوي را به او عطا مي‌کند {أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ} مستحضريد اين‌گونه از برکات و پاداش‌ها را خدا درباره انفاق مال و کمک‌هاي بدني و خيري اينها ذکر نمي‌کند آنها يَكْ کمک‌هاي ظاهري‌اند، برکات ظاهري هم دارند مقداري هم برکات معنوي؛ اما اين‌گونه از برکات معنوي براي کسي است که مواظب حوزه قلب خود باشد {كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ} اين {كَتَبَ} را يا به معنای «جمع» گرفتند که گفتند «الکتبيه» گروهی از لشکر و جيش را مي‌گویند «کتبيه»، {كَتَبَ}؛ يعني جمع مي‌کند همه اشعه ايماني او را يا تثبیت مي‌کند که ايمان‌ش ثابت باشد دیگر لغزان نباشد. اين {وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ} از خدا که ضمير {مِنْهُ} به فاعل «أَيَّدَ» برگردد يا {أَيَّدَهُم} به روح از ايمان که در روايات روح ايمان ياد شده است که روح پنجم است و در بحث ديروز اشاره شد که پنج روح نیست آن روح در حقيقت روح کامل است.

بحث‌هاي قرآني آن‌جا که به افعال خدا و اوصاف فعلي خدا برمي‌گردد گرچه ممکن است مقداري دشوار باشد ولي به هر حال قابل بحث و حلّ شدن است؛ اما آنچه به ذات اقدس الهي برمي‌گردد ديگر منطقه ممنوعه است. اينکه فرمود: {وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَخُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ} [7] انسان يا بايد توجيه کند؛ يعني اوصاف خدا بين انسان و انسان فاصله است. اينکه فرمود بين ما و قلب ما، هویت ما همان قلب ماست، اين چنين نیست که ما يَكْ هویت جدا داشته باشيم قلب ما، قلب که به معنای همين گوشت صنوبر شکلي که در قسمت چپ سينه است اينکه نیست. اينکه فرمود: {فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ} يا درباره منافقين دارد {فِي قُلُوبِهِمُ مَرَضٌ} اينها قلب ظاهري که نیست قلب همان هویت و نفسانيت ماست {كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ}؛ يعني در حقيقت هویت انسان همان ايمان را تثبیت مي‌کند آن‌جا که دارد {يَخُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ} اين از چيزهايي است که واقعاً فهمش آسان نیست، اگر سخن از فعل خدا باشد مي‌شود توجيه کرد؛ اما ظاهر آيه اين است که {وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَخُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ} اينجاست که قابل درك براي ما نیست، مگر اينکه توجيه بکنيم به افعال ذات اقدس الهي به آثار الهي و مانند آن.

اما اين قسمت‌ها که مربوط به فعل خداست اينها به حسب ظاهر قابل ادراك است. اين {وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ} است؛ يعني «من الله» است؛ مثل {وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي} [8] يا نه، «بروح من الايمان» در روايت که روح پنجم ذکر شده است روح ايمان است {وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ} قبلاً هم

گذشت که {وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ} حالا يك بهشت مربوط به اجسام اینهاست، يك بهشت مربوط به ارواح اینهاست یا نه، بهشتي که مربوط به ارواح اینهاست جاي دیگر است که در پایان سوره «قمر» فرمود: {إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ} این {عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ} دیگر جَنَّت رُوحِي است معنوي است، آنجا دیگر مکان ندارد درخت ندارد که عند الله، غرض این است که این جَنَّت چندین بهشت است، همه اینها جسماني است یا بعضي از اینها جسماني است مربوط به جسم اینهاست که درخت و میوه و امثال آن دارد بعضي هم نظیر بخش پایاني سوره «فجر» که فرمود: {وَأَدْخُلِي جَنَّتِي} [9] آن «جَنَّةُ الله» دیگر درخت و میوه و اینها که نخواهد داشت آن برای جسم است که مراحل پایینتر است، این {جَنَّت} می‌تواند همه را شامل بشود؛ لکن {تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ} باید که به بعضي از آنها برگردد اینها دائماً هستند. اصرار قرآن و سُنَّت بر این است که انسان ابدی است و اگر نبود اصرار صد درصد قرآن که انسان يك موجود ابدی است ابدیت را بشر نمی‌پذیرفت، می‌گوید مگر می‌شود انسان ابدی باشد؛ اما اگر گفته شود ارواح اهل بیت (علیهم السلام) ازلی‌اند، مگر انسان در بهشت ابدی است ابدی بالذات است؟ ابدی بالغیر است، ابدی به افاضه الهی است، ابدی بالله است. اگر ارواح اهل بیت (علیهم السلام) ازلی بالله باشند محذورش چیست؟ اگر اینها همیشه در عالم بودند محذورش چیست؟ درباره جهنم يك چند نفری ممکن است حرف‌هایی داشته باشند؛ اما درباره بهشت احدي حرف نزد ابدیت بهشت، خلود بهشت، سرمديت بهشت، پس می‌شود يك موجود ممکني بشود ابدی؛ منتها ابدی بالغیر است. اگر این ارواح مقدس، ازلی بالغیر باشند چه محذوري دارند؟ غرض این است که ما «بالغیر» و «بالذات» را که از هم جدا کنیم، آن وقت هیچ محذوري پیش نمی‌آید. اینجا فرمود: {خَالِدِينَ فِيهَا} این کلمه {أَبَدًا} اینجا نیست؛ اما در آیات دیگر هست [10] و این تواتر قطعی هست چه آیه، چه روایت که بهشت و اهل بهشت هستند که هستند ما به هر حال چنین موجودی هستیم.

پرسش: محصول ازلی بودن اهل بیت این است که مخلوقیت بیمعنا میشود؟

پاسخ: نه دیگر ابدیت اگر – معاذ الله – بالذات باشد بله.

پرسش: ازلی بودن را اگر ما بپذیریم یعنی مخلوقیت بیمعناست؟

پاسخ: نه، اگر ابدی باشد ابدیت هم مخلوق است هم محدود، فرق بین ابد و ازل که نیست. الآن تمام این موجودات بهشتي هم محدودند، هم مخلوق‌اند؛ منتها ابدی‌اند.

پرسش: از بُعد ازلی بودن؟

پاسخ: ازلی بودن هم مثل ابدی بودن است. اگر ازلی بالذات باشد – معاذ الله – این بله با امکان سازگار نیست با خلقت سازگار نیست با محدود بودن سازگار نیست ازلی بالذات فقط خداست؛ اما فیض خدا چطور است؟ یعنی خدا تعطیل بود بعد شروع کرد به کار؟ در عدم محض جلو و دنبال فرض ندارد که ما بگوییم خدا – معاذ الله – دستگاهش تعطیل بود و هیچ کار نمی‌کرد، بعد دفعتاً تصمیم گرفت که فیض برساند، چطور شد که دفعتاً حادثه‌ای پیش آمد در حالی که حادثه‌ای فرض ندارد، فرض انقطاع فیض،

فرض تعطیل، اگر کسی توانست يك فرض معقولي داشته باشد فله؛ اما فرض ندارد. این «دائم الفیض علی البریة» بودن تنها ابدیت را نمی‌رساند، این دعای شب‌های جمعه ازلیت را می‌رساند.

پرسش: بفرمایید مخلوق یعنی چه؟

پاسخ: مخلوق یعنی فیض خداست. خدا خلق کرده است.

پرسش: نبوده؟

پاسخ: نبوده، این فقط حدوث ذاتی را ثابت می‌کند، این شيء ذاتاً نبود بعد خدا ایجاد کرد. مخلوق معنایش این نیست که در زمانی نبود بعد پیدا شد. خود زمان این چنین است. اصلاً بر فرض شما يك ساعت دو ساعت، يك قرن دو قرن بنشینید بگویید خدا بود بعد وسط‌ها چیزی نبود این وسط چیست؟ بعد با يك مقدار فاصله خدا عالم را خلق کرد این فاصله، موجود است یا نه؟ اگر موجود است که مخلوق خداست، فرض ندارد یعنی به فهم نمی‌آید.

پرسش:

پاسخ: چیزی همراه خدا نیست، چون معیت برای خداست. خدا با هر چیزی هست؛ اما هیچ چیزی با خدا نیست هیچ چیزی با آفریدگارش که نیست. او {مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ} [11] اما چیزی با او نیست، چون او هستی ازلی بالذات است. این وسط‌ها مثلاً الآن ممکن است که کسی بگوید من این درخت را الآن بکارم جایش نیست این باید اول بهار باشد این درست است یا الآن به این بچه این علم را یاد بدهم این درست نیست این مثلاً باید يك مقدار بگذرد؛ یعنی بین این شخص و بین آن کار يك زمان فاصله است که الآن مصلحت نیست آن وقت مصلحت است؛ اما در عدم محض، الآن و آینده ندارد، اینجا و آنجا ندارد، این فرصت و آن فرصت ندارد، خدا هست که هست هیچ چیزی با او نیست عدم محض است. بگوییم هر وقتی، خود وقت حادث است مخلوق اوست، هر مرتبه‌ای، مرتبه مخلوق اوست. اگر کسی توانست فرض بکند که مجاز است؛ اما فرض ندارد که این وسط عدم فاصله باشد اگر گفتیم دو درجه، سه درجه یا يك مقدار پس حتماً يك چیز وجودی است؛ اما اگر عدم محض باشد دیگر اینجا و آنجا، این مرتبه و آن مرتبه، الآن و آینده ندارد؛ لذا او «يَا دَائِمُ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِيَّةِ» [12] است، «كُلُّ مَلَكٍ قَدِيمٌ» [13] است، این بیانات نورانی ائمه (علیهم السلام). اگر نبود اصرار کتاب و سنت که بهشت ابدی است، اهل بهشت ابدی‌اند خیلی‌ها نمی‌پذیرفتند، می‌گفتند چطور می‌شود که انسان ابدی شود؛ اما آن قدر کتاب و سنت بر ابدیت بهشت و بهشتیان تکیه می‌کنند که همه ما پذیرفتیم، پس می‌شود موجودی محدود باشد، مخلوق باشد، مرزوق باشد، مقدور باشد، ابدی باشد؛ منتها ابدی بالغیر. چنین چیزی حالا انسان و فرس و بقر و سماوات و ارض و فلان فرشته و اینها شاید نباشد؛ اما این ارواح قدسی اگر ازلی باشند محذورش چیست؟ اگر این ذات، مخلوق‌اند، مرزوق‌اند، محدودند، فقیر بالذات‌اند؛ یعنی ذات اینها را که شما بررسی می‌کنید می‌بینید انسان‌اند.

پرسش: بعضی‌ها ابدیت را علي الاطلاق به معنای ابدیت معنا نمی‌کنند.

پاسخ: نه، ابدیت علي الاطلاق نیست، ابدیت علي الاطلاق فقط براي خداست. اینها در بهشت ابدی‌اند، ابدی مطلق فقط خداست و لاغير يعني آنکه بالذات ابدی است؛ اما در بهشت بگوئیم تا فلان وقت، تا فلان موقع، تا فلان درجه این نیست. بله، این آسمان و زمین عمری دارند يك وقت بساط آسمان و زمین برچیده می‌شود، انسان به جایی می‌رسد که سال و ماه در آن ندارد. می‌شود گفت فلان منظومه شمسی یا فلان سیاه‌چال آسمانی یا فلان شمس و قمر اینها چند میلیون یا چند میلیارد سالش است؛ اما «العدل حسن» این چند سالش است؟ سال و ماه بر نمی‌دارد همان‌طوری که همه مؤمنین در بهشت‌اند بهشت ابدی است؛ منتها بالله، اهل بهشت ابدی‌اند بالله، اگر این ارواح قدسیه حضرت زهرا(سلام الله علیها و علیهم اجمعین) اینها ازلی بودند بالله نه بالذات این چه محذوری دارد؟ اینکه در حکمت می‌گویند:

فالفيض منه دائم متّصل *** و المستفيض دائر و زائل[14]

يعني دوتا فصل است: وقتی مستفیض و مخلوق را ما حساب کنیم بله محدود است، فیض را می‌خواهی حساب کنی این دائم است، این‌طور نبود که يك وقت خدا فیاض نبود دستگاه فیض او تعطیل بود بعد شروع شد، آخر بعد تحولی باید پیدا شود که کسی که فیاض نیست بشود فیاض، مفیض نیست بشود مفیض، در عدم فرض ندارد بگوئیم فلان وقت مصلحت نبود فلان وقت مصلح است، وقتی در کار نبود درجه‌ای در کار نبود عدم و عدم! عدم محض، اگر کسی توانست تصوّر بکند مختار است.

پرسش:

پاسخ: بله، عدم بالذات که نفی نمی‌شود اینها ذاتاً مثل موجودات دیگر فقیرند، هیچ فرقی بین آنها و دیگران نیست. ذاتاً اینها فقیرند دعای آنها هم همین‌طور است. بیان نورانی سیدالشهداء این است که «إلهي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي»؛[15] خدای آن وقتی که من دارم ندارم این یعنی چه؟ یعنی این عصمتی که هست، این علمی که هست، این قدرتی که هست برای من نیست تو دادی «إلهي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي» این ذاتاً لا شيء است شما بحث‌ها را ببرید به فیض خدا نه مستفیض «الفيض منه دائم متّصل»؛ اما «و المستفيض داسر زائل» این موجود ذاتاً معدوم است ذاتاً فقیر است، می‌گوید آن وقتی که من دارم ندارم این از کلمات نورانی سیدالشهداء(سلام الله علیه) در دعای «عرفه» است «إلهي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي»؛ خدایا آن وقتی هم که دارم فقیرم تو دادی آخر، وقتی هم ندارم معلوم است ندارم، پس ذاتاً لا شيء است آنکه شيء محض است فیض ذات اقدس الهی است «و الفیض منه دائم متصل»؛ اما «و المستفیض داسر و زائل» همین موجودی که در بهشت ابدی است خود بهشت ذاتاً نفی محض است بهشتی ذاتاً فقیر محض است آن فیض الهی است که دائم است، بنابراین آنکه ذاتاً ازلی و ابدی است خود خدای سبحان است؛ اما فیض او بله دائمی است «الفیض منه دائم متصل».

پرسش:

پاسخ: اینها مراتبی دارند، درجاتی دارند.

پرسش:

پاسخ: بله درست است، الآن هم هست «الآن كما كان»، الآن هم هیچ چیزی با خدا نیست «الآن كما كان»، در بعضی از روایاتی هم که مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیه) در توحید نقل می‌کند می‌فرمود «الآن كما كان» [16] چیزی با او نیست؛ اما فیضی از او منقطع نبود که عالم تعطیل بود، او هیچ جودی نداشت، هیچ فیضی نداشت، هیچ کاری نداشت، هیچ خلقی نداشت، هیچ افاضه‌ای نداشت بد بد یعنی چه؟ اگر کسی توانست تصوّر بکند مجاز است مختار است همان را هم بپذیرد؛ اما تصورشدنی نیست.

پرسش: از موضع و طریق قدرت «إِنْ شَاءَ فَعَلَ» [17]

پاسخ: قدرت این است «کونه بحيث إن شاء فعل و إن لم يشأ لم يفعل و لكنه شاء و فعل».

پرسش: محذوری پس نیست که خلق نکند؟

پاسخ: نه، قدرت است! کسی مجبورش نکرده که فیاض باشد؛ اما این «يجب عنه» است، نه «يجب عليه»! فرق بین ما امامیه و معتزله این است که آنها می‌گویند - معاذ الله - «يجب علي الله» که مثلاً مؤمن را به بهشت ببرد ما می‌گوییم «يجب عن الله»، یقیناً خدا به وعده‌اش عمل می‌کند. قانونی باشد که بر خدا حکومت کند - معاذ الله - چنین چیزی ما نداریم، زیرا آن قانون اگر معدوم باشد که حاکم نیست، اگر موجود باشد که مخلوق خداست.

پرسش: {كُتِبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ} [18]

پاسخ: بله، این رحمت رحمانیه است. خود خدا «ألزم علي نفسه» که مؤمنین را به بهشت ببرد، نه اینکه دیگری بر خدا چیزی را لازم می‌کند؛ لذا می‌شود «يجب عن الله»، نه «يجب علي الله» ما امامیه می‌گوییم یقیناً خدا به وعده خود عمل می‌کند {إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ} [19] اما معتزله و تفویضی‌ها می‌گویند باید به وعده عمل کند، ما بایدی نداریم که بر خدا حکم بکند الآن هم خدا «لا شيء معه»؛ اما اگر کسی توانست فرض بکند که خدا هست، تعطیل مطلق است. يك وقت نسبت به حوادث یومیه است، بله فعلاً مصلحت نیست که خدا فلان شيء را به فلان شخص بدهد این درست است؛ اما در عدم محض فرض ندارد ما بگوییم الآن مصلحت نیست آینده مصلحت است، اگر کسی توانست فرض بکند مختار است.

فرمود اگر کسی آن راه را طی کرد سخن از مال نیست. در جریان مال فرمود: «مَنْ أَتَقَنَّ بِالْخُلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ» [20] این بیان نورانی امام جواد (سلام الله علیه) است که قبلاً هم بحث شد. این را از همین آیه استفاده کردند که اگر آنچه را در راه خدا می‌دهید {فَهُوَ يُخْلِفُهُ} [21] {فَهُوَ يُخْلِفُهُ} هم معنای آن این

نیست که اگر شما چیزی را در راه خدا دادید يك سال بعد خدا جبران مي‌کند این مثال هم شاید در همین بحث تفسیر مطرح شد. الآن وقتی باران آمده این سنگ‌هایی که در این باغ‌ها هست جایشان خیس است مقداری گودي پیدا مي‌شود، این سنگ در این گودي است اگر کسی یکی از این قلوه‌سنگ‌ها را بردارد جایش چند سانت خالی است حالا ممکن است بارانی بعد بیاید مدتی طول بکشد تا این زمین صاف شود؛ اما اگر يك سطل آب را شما از رودخانه گرفتید این دیگر منتظر نیست همان لحظه پر مي‌شود، این بیان نورانی امام جواد این است. در قرآن فرمود آنچه را در راه خدا انفاق مي‌کنید {فَهُوَ يُخْلِفُهُ} نه بعد از يك سال یا بعد از شش ماه، مثل آن قلوه سنگ نیست که از باغ برداشتی بعد از شش ماه جایش پر شود؛ مثل آن سطل آبی است که از نهر برداشتی این همان لحظه جایش پر مي‌شود، اینها مسائل مالی است که قرآن وعده داد و {إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ} اما اگر کسی مواظب قلبش بود در مسائل ایمانی‌اش این امتحانات را داد، آن وقت {كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ} است، {وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ} است. مي‌بینید در این بخش‌ها سخن از مزید مال نیست، سخن از مزید ایمان است و ترفیع درجات ایمانی است و امثال آن. فرمود: {وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ} اینها پشت سر هم نعمت‌هایی است که ذات اقدس الهی عطا مي‌کند {رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ} اینها را به خودش نسبت مي‌دهد {أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ} اینها فلاح‌اند، اینها شکافنده‌اند، این فلاح‌ها و زراعت‌ها که زُراع، فلاح‌اند و «كُنُوزُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» [22] هستند، این درباره معارف دینی است، شجره طوبا را اینها غرس مي‌کنند، شجره طیبه‌ای که {أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ} [23] را اینها غرس مي‌کنند {أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ}.

سوره مبارکه «حشر» و همچنین سوره مبارکه «حدید» همان‌طوری که ملاحظه فرمودید سال‌های قبل در تابستان که مشهد مشرف می‌شدیم بحث شده، فردا - ان‌شاءالله - اگر ذات اقدس الهی توفیق بدهد سوره مبارکه «ممتحنه» بحث می‌شود.

«و الحمد لله رب العالمین»

[1]. سوره بقره، آیه 129.

[2]. سوره مؤمنون، آیات 1 و 2.

[3]. سوره احزاب، آیه 60.

[4]. سوره آل عمران، آیه 167.

[5]. سوره بقره، آیه 261.

[6]. سوره بقره، آیه 265.

- [7]. سورة انفال، آیه 24.
- [8]. سورة حجر، آیه 29؛ سورة ص، آیه 72.
- [9]. سورة فجر، آیه 30.
- [10]. سورة نساء، آیات 57 و 122 و 169
- [11]. سورة حديد، آیه 4.
- [12]. المصباح للكفعمي (جنة الأمان الواقية)، ص 647.
- [13]. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج 2، ص 761.
- [14]. شرح منظومه، ج 5، ص 212.
- [15]. إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج 1، ص 348.
- [16]. التوحيد (للصدوق)، ص 179.
- [17]. من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 367.
- [18]. سورة انعام، آیه 54.
- [19]. سورة آل عمران، آیه 9؛ سورة رعد، آیه 31.
- [20]. الأمالي (للصدوق)، النص، ص 447.
- [21]. سورة سبأ، آیه 39.
- [22]. تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، ج 6، ص 384.
- [23]. سورة ابراهيم، آیه 24.